



مادر شهید پس از ۳۴ سال چشم‌انتظاری بافرزندش در دل می‌کند

گفت‌وگوی «جوان» با خواهر شهید جهادگر مرتضی کردی که پیکرش ۳۴ سال مفقود بود

شهید خانواده‌ما عاشق کتاب و مطالعه بود

■ شکوفه زمانی

خانواده شهید مرتضی کردی که چهارم تیر ۱۳۶۷ در منطقه عملیاتی مجنون مفقود شده بود، ۳۴ سال به دنبال پیکر عز یز شان گشتند و در ماه‌های اول مفقودی، پدر هر روز به معراج شهدا می‌رفت تا شاید در دانه‌اش را بیابد. مرتضی سال ۵۱در محله ابن بابویه شهری متولد شد و جزو آخرین کاروان رزمندگان بود که به جبهه‌های جنگ رفت و در تک دشمن به جزیره مجنون شهید شد. پیکرش از همان زمان در مجنون ماند تا اینکه بیست‌و سوم آبان ۱۴۰۱از طرف رئیس وقت بنیاد شهید به خانواده و مادر شهید اعلام شد پیکر فرزندشان از طریق آزمایش دی ان ای شناسایی شده است. بالاخره مرتضی برگشت و در حالی که پدرش سال‌ها قبل مر حوم شده بود، در جوار حرم شیخ صدوق دفن شد. در گفت‌وگو با انسیه کردی، خواهر شهید مرتضی کردی مروری به زندگی و سال‌ها مفقودی و بی‌خبری خانواده‌از شهیدشان پرداختیم.

در مختصر زندگینامه شهید که خواندم، آمده که تولد و شهادت‌ش در یک ماه بود.

برادرم متولد ۲۸ تیر ۱۳۵۱ بود و چهارم تیر ۶۷هم به شهادت رسید.

چطور شد برادر تان جذب جبهه و جنگ شدند؟

قبل از اینکه جواب این سؤال را خدمت شما بدهم باید کمی از پدرم صحبت کنم. پدرم فرزند آخر خانواده بود که قبل از یک‌سالگی مادرش را از دست می‌دهد و ادامه زندگی پدرم با نامادری بود و زمانی که پدر بزرگمان به رحمت خدا رفت، پدرم همچنان از نامادری‌اش مراقبت می‌کرد. پدرم به شدت به صله رحم اهمیت می‌داد و روضه‌های ابا عبدالله حسین(ع) را در منزل بر گزار می‌کرد. او همچنین عهده‌دار برگزاری مراسم افطاری ماه مبارک رمضان بود. در بیشتر مراسم دعای ندبه که صبح جمعه‌ها قبل از انقلاب برگزار می‌شد شرکت داشت. شهید در چنین خانواده مذهبی رشد پیدا کرده بود. آقا مرتضی در سال‌های ۵۹ و ۶۰ که تابستان بود، به رغم سن کم، تمام روزه‌هایش را گرفت. زمانی که وارد مدرسه شد بسیار دانش آموز موفقی بود. در تعطیلات با پدرم کار می‌کرد و کارگر ایشان بود. دستمزدی را که از پدر دریافت می‌کرد بابت خرید کتاب می‌داد. پدرم بنا و معتمد اهالی محله بود. همه او را می‌شناختند و همیشه دستش به خیر می‌رفت. تربیت در چنین فضایی برادرم را به سمت جبهه سوق داد.

شهید کردی ۱۶ سال در این دنیا زندگی کردند، در نوجوانی چطور روحیاتی داشتند؟

خیلی به مطالعه کتاب علاقه داشت و تمام کتاب‌هایی را که می‌خريد مطالعه می‌کرد. اینطور نبود که فقط تهیه کند و کناری بیندازد. زمان ما یک مجله به نام کیهان بچه‌ها بود. تااین مجله چاپ و وارد بازار می‌شد، سریع مرتضی آن را خریداری می‌کرد و او را تا آخر مجله‌ا می‌خواند و جدولش را هم حل می‌کرد. الحمدلله وضع مالی خوبی داشتیم. منزل‌مان حیاط بزرگی داشت که بساط دو تیر دروازه در آن جای داشت و پسرها فوتبال بازی می‌کردند. هر هفته شیشمیر محله منزل ما بود و می‌آمد شیشه‌های منزل را که

در اثر توپ بازی بچه‌ها شکسته بود می‌انداخت. ناگفته نماند تا سال سوم راهنمایی برادرم آنقدر در درس ریاضی موفق بود که معلم مربوطه به او اطمینان داشت و کلاس ریاضی را به مرتضی می‌سپرد. یک‌سال‌ی بود برادر بزرگ‌ترم آقا مهدی که فرزند بین من و آقا مرتضی بود از طریق جهاد سازندگی عازم جبهه شده و آقا مرتضی هم از ایشان خواسته بود او را



پدرم خیلی چشم‌انتظاری کشید ولی مادرم صورت تر بود. سال‌های اول به ما می‌گفتند مرتضی مفقودالانتر است. بعدها مفقودالانتر اسمش عوض شد و به نام جاویدالانتر تغییر پیدا کرد. جاویدالانتر یعنی او شهید شده ولی هیچ خبری از پیکر نیست. این دوری برای پدرم خیلی سخت گذشت. پدرم در سال ۱۳۹۳ به رحمت خدا رفت

نداشت که بتوانیم سسر قبرش برویم و آرام بگیریم. همین مسئله پدرم را خیلی اذیت می‌کرد. پدرم تا مدت‌ها به معراج شهدا می‌رفت و در بین پیکرهایی که بعد از عملیات مرصاد به معراج آورده بودند، دنبال پیکر مرتضی می‌گشت. یک‌بار من و خواهر بزرگم همراه پدر به معراج شهدا رفتیم. چون پدرم پیکر نوجوانی را هم قد و قواره برادرم دیده و شک کرده بود شاید پیکر مرتضی باشد، ولی او برادرم نبود. این انتظار ۳۴ سال طول کشید.

از چشم‌انتظاری ۳۴ ساله بگویید.

پدرم خیلی چشم‌انتظاری کشید ولی مادرم صورت تر بود. سال‌های اول به ما می‌گفتند مرتضی مفقودالانتر است. بعدها مفقودالانتر اسمش عوض شد و به نام جاویدالانتر تغییر پیدا کرد. جاویدالانتر یعنی او شهید شده ولی هیچ خبری از پیکر نیست. این دوری برای پدرم خیلی سخت گذشت. پدرم در سال ۱۳۹۳ به رحمت خدا رفت و این چشم‌انتظاری را باخود برد. سال‌های پایانی عمر پدرم با چشم‌انتظاری عین شده بود. بیست‌وسوم آبان ۱۴۰۱ بود که برادرم مهدی به همه خانواده خبر داد از بنیاد شهید به دیدار خانواده می‌آیند. اعلام کرده بودند همه خواهر و برادر‌ها همراه مادر حضور داشته باشند. از رؤسای مهم ادارات فرماندار، شهردار، دادستان و رئیس بنیاد شهید و تعدادی از دوستان نیز آمدند و آنجا به ما و مادرم اعلام کردند از طریق آزمایش دی ان ای پیکر برادرم تخص شده است. البته ناگفته نماند دو بار از اعضای خانواده ما آ آزمایش خون گرفته بودند. یک‌بار از پدرم که در قید حیات بودند و بار دوم از خواهر و برادر‌هایم که با همین آزمایش‌ها توانستند پیکر برادرم را شناسایی کنند. پیکر برادرم زرمی را می‌خريد، دیگر برایش مهم نبود کجا و در چه موقعیتی قرار دارد. یک بار او را در آفتاب داغ روی موزائیک حیاط بدون زیرانداز دیدم که دراز کشیده و مشغول خواندن کتابی است و بار دیگر هم مرتضی بیماری مننژیت گرفته بود و زمان بستری‌اش در بیمارستان طولانی شد. به خاطر اینکه در بیمارستان دلتنگ نشود ما هر بار یک بغل کتاب برایش می‌بردیم و با یک بغل کتاب برمی‌گشتیم. سریع کتاب‌ها را می‌خواند و تحویل می‌داد. از دانستن‌ی‌های حیات وحش گرفته تا کتاب‌های داستانی، عقیدتی، علمی و مذهبی را می‌خواند. بیشتر هم به موضوعات ورزشی علاقه‌مند بود. سه هفته‌ای که در بیمارستان بود تعداد زیادی کتاب خوانده بود. در واقع او سرانه مطالعه خانواده را یک نفره بالا می‌برد. کلا برادرم بسیار فرد صبور، کم حرف و بهنجار بود. در جبهه‌ها زیری بود. مادرم می‌گفت وقتی آقا مرتضی را بین بچه‌ها پیدا نمی‌کردم و دنبالش می‌گشتم، می‌دیدم در پناه دیوار و زیر سایه درخت نشسته است و کتاب می‌خواند. واقعاً شهید علاقه‌مندی‌اش به کتاب فراتر از تعریف‌های ما بود.

گویا مر حوم پدر شهید هم سابقه جبهه داشتند؟

بله، پدرم از اینکه پسرهایش زمان جنگ کم سن و سال بودند و نمی‌توانستند از جبهه شوند همیشه سرمنده بود. برای همین خودش با دوستانش عازم جبهه شده بود. با توجه به اینکه شغلش بنایی بود آنجا به بازسازی مناطق جنگ زده می‌پرداخت و وقتی برادر دیگری مهدی بزرگ‌تر شد و خواست به جبهه برود، پدرم برگه او را بدون هیچ شکایتی امضا کرد و حتی برای اعزام مرتضی که یک نوجوان کم سن و سال بود برگه اعزام جبهه‌اش را بدون هیچ مکثی امضا زد. پدرم از اینکه دو پسرش در جبهه‌ها شرکت کرده بودند خیلی خوشحال بود که توانسته بود سهمی در دفاع از کشور

و اسلام داشته باشد.

سخن پایانی؟

برادر شهیدم در مصاحبه‌ای که در سال ۱۳۶۷ در شلمچه انجام داده بود می‌گوید هدف از آمدن به جبهه خدمت به مسلمین و اسلام و دفاع از کشور است. از ایشان می‌پرند شما آینده جنگ تحمیلی را چگونه می‌بینید که مرتضی در جواب می‌گوید براساس گفته امام خمینی (ره) پیروزی با ماست و از او می‌خواهند پیامی به مردم بدهد که برادرم در جواب می‌گوید من کوچک‌تر از آن هستم که پیامی برای امت حزب‌الله داشته باشم ولی می‌خواهم امت حزب‌الله بیشتر به جبهه‌ها برسند. در پشت جبهه هم مراقب باشند توده‌ای‌ها و منافقین خسارتی به امت حزب‌الله نرسانند.

یادمان



هفته آخر شهریور ۵۹ چه گذشت؟

۷روز تهاجم سنگین قبل از ۸ سال دفاع مقدس

■ علیرضا محمدی

یک هفته مانده به شروع رسمی جنگ تحمیلی که با بمباران فرودگاه‌های کشور رقم خورد، مناطق مرزی غربی و جنوبی کشور مان آبیستن حوادث بسیاری بودند. هر روز از مرزها اخبار ناگواری شنیده می‌شد. با هم مروری به وقایع یک هفته پایانی شهر یورماه که منتهی به شروع رسمی جنگ شد، می‌اندازیم.

۲۴ شهریور ۱۳۵۹: این روز با حمله توپخانه‌ای ارتش عراق به پاسگاه‌های نفت شهر، شلمچه و بیات آغاز شد. گلوله باران پاسگاه‌های مرزی در آن روزها تبدیل به امری رایج از سوی عراق شده بود. همچنین نیروی زمینی عراق نیز هزار گاهی از مرزهای بین‌المللی عبور و پاسگاه‌های مرزی را با تصرف یا تخریب می‌کرد. عراق به پاسگاه‌های شلمچه، خین و خرمان از توابع خرمشهر تجاوز کرد که در اثر این تجاوز هفت نفر از نیروهای خودی شهید و مجروح شدند. همچنین در این روز معاون شورای انقلاب عراق (عزت ابراهیم الدوری) گفت: «عملیات ما برای بازپس گیری هزار و ۳۰۰ کیلومترمربع از خاک عراق تا آخر هفته جاری پایان می‌یابد. این هزار و ۳۰۰ کیلومتر که الدوری عنوان می‌کرد، بخشی از خاک عراقی بود که اعتقاد داشتند در جریان قرارداد الجزایر باید به آنها تعلق می‌گرفت اما شاه پهلوی از این کار امتناع کرده است.

۲۵ شهریور ۱۳۵۹: در این روز کیهان نوشت که پاسگاه انجیره را تصرف کردند. همچنین عراق پاسگاه‌های رشیدیة، طلوسیة، صفریة و عراق بود. در دشت آزادگان، پاسگاه سوبله زیر آتش دشمن و نیز آب‌های ساحلی آبادان در دهاته فائود تجاوزات نیروهای دریایی عراق قرار گرفت. وزارت خارجه عراق اعلام کرد کشتی‌هایی که قصد عبور از شط‌العرب را دارند باید پرچم عراق را بر عرشه خود نصب کنند.

۲۸ شهریور ۱۳۵۹: عراق در فکه، دشت آزادگان و آبادان به سرزمین ایران تجاوز کرد، در فکه پاسگاه‌های فکه، صفریة و دوبرج هدف حملات عراق بود. در دشت آزادگان، پاسگاه سوبله زیر آتش دشمن و نیز آب‌های ساحلی آبادان در دهاته فائود تجاوزات نیروهای دریایی عراق قرار گرفت. وزارت خارجه عراق اعلام کرد کشتی‌هایی که قصد عبور از شط‌العرب را دارند باید پرچم عراق را بر عرشه خود نصب کنند.

۲۹ شهریور ۱۳۵۹: درگیری سنگینی از دهانه اروندرود تا خرمشهر به وقوع پیوست. پاسگاه شیخان در منطقه نوسود به تصرف عراق درآمد. همچنین درگیری وسیعی در اروندرود و حوالی آبادان بود. اقدامات عراق در روز ۲۹ شهریور به این ترتیب بود که پاسگاه خین مورد تجاوز قرار گرفت، تریمثال نظامی بندر خرمشهر هدف حمله قرار گرفت. یک کشتی تجاری ایران با گلوله‌های دشمن یعنی مورد اصابت قرار گرفت و صدمه دید.

۳۰ شهریور ۱۳۵۹: یک روز مانده به شروع رسمی جنگ، یعنی‌ها روز، خرمشهر، آبادان و پاسگاه مؤمنی از توابع خرمشهر را هدف خمپاره قرار دادند. نیروی دریایی عراق به پاسگاه دریایی ایران در خرمشهر حمله کرد و طرفین با یکدیگر درگیر شدند. در این درگیری یک ناوچه خودی هدف آتش دشمن قرار گرفت و غرق شد. روز بعد (۳۱ شهریورماه) جنگ تحمیلی هشت ساله رسماً آغاز شد.

			۴	۳		۷		۲
			۲				۵	۹
			۱		۴			
			۴		۵			
								۸
								۳
					۷	۹	۳	
						۹		۶
					۹	۲		
								۲

۵	۷	۸	۶	۱	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۵	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱
۸	۱	۷	۱	۵	۱۵	۱۴													